

یادداشت های خواندنی

پایه اول

در زمان های قدیم پادشاهی تخته سنگی را در وسط جاده قرار داد و برای این که عکس العمل مردم را ببیند، خودش را در جایی مخفی کرد. بعضی از بازرگانان و ندیمان ثروتمند پادشاه بی تفاوت از کنار تخته سنگ می گذشتند.

بسیاری هم غرولند می کردند که این چه شهری است که نظم دارد. حاکم این شهر عجب مرد بی عرضه ای است و.... با وجود این هیچ کس تخته سنگ را از وسط راه بر نمی داشت.

نزدیک غروب یک روستایی که پشتش با میوه و سبزیجات بود، نزدیک سنگ شد.

بارهایش را زمین گذاشت و با هر زحمتی بود تخته سنگ را از وسط جاده برداشت و آن را کناری قرار داد.

ناگهان کیسه ای را دید که وسط جاده و زیر تخته سنگ قرار داده شده بود.

کیسه را باز کرد و داخل آن سکه های طلا و یک یادداشت پیدا کرد.

پادشاه در آن یادداشت نوشته بود : " هر سد و مانعی می تواند یک شانس برای تغییر زندگی انسان باشد . "